

پرستش روح و جان در قبایل هند

دکتر سیدمحسن سعیدی مدنی

عضو هیات علمی گروه مردم‌شناسی دانشگاه یزد

چکیده

انسانهای نخستین علت بیشتر وقایعی را که در زندگی و طبیعت روی می‌داد نمی‌دانستند. بسیاری از حوادث و رویدادها برای آنان معمای کاملاً پیچیده و رازی سر به مهر بود که قادر به فهم، درک، تحلیل و توجیه آن نبودند. خاصه مسأله مرگ، پایان زندگی و وقایع و حوادث بعد از آن. این مسأله هم اکنون نیز ذهن انسانهای متمدن و متفکر را به خود مشغول کرده است. آنچنان که هر مکتب از مکاتب فلسفی آن را به گونه‌ای توجیه، تفسیر و تعبیر می‌کند.

مرگ از دیدگاه انسانهای نخستین که دارای فکر و اندیشه‌ای محدود بودند، امری عجیب و باور نکردنی بود، تا جایی که بعضی از آنان معتقد شدند که مردن امری محال است. از این روی برای هر چیز همزاد یا سایه و روحی قائل شدند، و متقاعد گردیدند که هنگام مرگ این سایه و روح از کالبد فرد خارج می‌شود و در فرصتی دیگر باز می‌گردد. بر همین اساس آنها تصاویری از جانوران را می‌نگاشتند و می‌کوشیدند تا بر روح آنها مسلط گردند. در غارها تصاویر مختلفی از حیوانات که تیری بدنشان را شکافته و سوراخ کرده‌اند، باقی مانده است. این تصاویر نمایانگر نوع افکار و آراء انسانهای نخستین و در عین حال هنرنامه‌ی و اعتقاد آنان به طلسم و جادو و وجود خارجی دیوان و نحولان و پذیرفتن خرافات و اوهام و بسیاری مسائل دیگر است. آنان پیدایش بیماریهای گوناگون را کار دیوان، ارواح خبیث و نیروهای جادویی می‌دانستند و آن را ورای اندیشه خود می‌دیدند و سعی می‌کردند تا از



فریق طلسم و جادو، اوراد و اکتار و مراسم مذهبی و حرکات تند و سریع بدن بیماران را از شر امراض نجات دهند و سلامت را به آنان بازگردانند یکی از سرزمین‌هایی که آثار اینگونه باورها هنوز در آن باقی است، هندوستان است.

پرستش در میان قبایل هند صور گوناگون دارد. آنان روح را به ارواح حافظ، خیرخواه، شیطانی و نیکان تقسیم می‌کنند و اعتقاد به آنها را جزو مجموعه‌ای می‌دانند که زندگی اقتصادی و اجتماعی جامعه را تشکیل می‌دهد.

واژه‌های کلیدی: ادیان، روح، قبایل هند، خرافات، آداب و سنن

مقدمه

تاریخ ادیان و مذاهب، آموزنده‌ترین قسمت تاریخ تمدن انسانی و یکی از مؤثرترین راهها در تحقیق و ارزیابی جریانهای گذشته است که در طی قرون مختلف توجه خاص جامعه‌شناسان، مردم‌شناسان و محققان را به خود معطوف داشته است و باعث اظهارنظرهای مختلف شده است. تحقیقات و بررسی‌هایی که به شیوه منطقی و به دور از اغراض شخصی در چند دهه اخیر انجام گرفته توانسته است از چهره بسیاری از سوابق و ریشه‌های تاریخی، افکار و آراء پیشینیان پرده بردارد.

گوستاو لوبون فرانسوی می‌گوید: «اگرچه حیات بشری بدون تاریخ مذاهبش غیر قابل درک است، ولی تحلیل مذاهب و ادیان، مدت‌های مدیدی از نظر علوم پوشیده و مکتوب بوده است و تنها در دوره اخیر تاریخ ادیان مورد توجه و دقت دانشمندان قرار گرفته است.»^(۱)

در بررسی‌هایی که تاکنون برای شناخت آداب و سنن انسانهای پیشین انجام گرفته، از نظریه‌های مختلفی استفاده شده است، جامعه‌شناسان و مردم‌شناسان صاحب‌نظر همچون اسپنسر H. Spenser، فریزر G. Frazer، لانگ A. Lung، تیلور F.B. Tylor، وونت W. Wundt و دیگران سعی و کوشش بسیاری در شناساندن مذاهب و ادیان نموده و بر معرفی «آنی میسم» نیز تأکید داشته‌اند، اما در این جهان بزرگ و لایتناهی، بشر هرچه بیشتر پیشرفت می‌کند و در پدیده‌ها هرچند دقت و پژوهش می‌کند، باز به جایی می‌رسد که نمی‌داند! و برای درک مجهولات، نیاز به آغازی دیگر و احتیاج به تحقیقاتی بیشتر دارد.



مشکل شناخت روح نه تنها برای اقوام بدوی مطرح بوده است بلکه برای همه انسانهای متمدن دیروزی و امروزی نیز اهمیت خود را حفظ کرده است و تنها خداوند در قرآن مجید هم از لحاظ علمی و هم از لحاظ منطقی به این مشکل پاسخ قانع‌کننده داده است. آنجا که می‌فرماید «وَسْتَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي وَمَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا»^(۲).

هرکس که دربارهٔ راز بزرگ خلقت مطالعه و تحقیق کرده است فقط به میزان عقل و فهمش چیزی فهمیده و به اندازه و قدرت و استدلال فکری و ذهنی خود برداشتی کرده است. به قول مولانا:

آب دریا را اگر نتوان کشید هم به قدر تشنگی نتوان برید^(۳)
پا

آب دریا را اگر نتوان کشید هم به قدر تشنگی باید چشید
بعضی از دانشمندان میان روح انسانی و روح حیوانی تفاوت قائل شده، از روح حیوانی به جان و از روح انسانی به روان تعبیر می‌کنند.^(۴) بعضی می‌گویند که روح حیوانی غبار لطیفی است برخواسته از قلب که در تمام اعضای بدن از طریق عروق و شرابین جاری است؛ اما روح انسانی را لطیفه‌ای می‌دانند از عالم و مشیت کامله الهی که بر روح حیوانی وارد می‌گردد و این لطیفه الهی که جدا و مفارق از تن است، نفس ناطقه خوانده می‌شود.^(۵)

در آیه مذکور آنچنان که از تفسیر و واژه‌نامه‌های قرآن کریم استنباط می‌شود، «روح» به معنای «حیات» است یعنی نیرویی که جاندار با آن دارای احساس و حرکت ارادی می‌شود. «روح» را در اموری که از طریق آنها آثار نیک و مطلوب نشأت می‌گیرد «ضمیر» هم نامیده‌اند، همچنان که علم را «حیات نفوس» گفته‌اند. آفریننده کون و مکان می‌فرماید «أَوْ مَنْ كَانَ مَيِّتًا فَأَحْيَيْنَاهُ».^(۶)

مقصود از «احیاء» یا «زنده کردن»، هدایت به سوی ایمان است و در آیه شریفه «يُنزِلُ الْمَلَائِكَةَ بِالرُّوحِ مِنْ أَمْرِهِ»^(۷)، گروهی «روح» را به «وحی» تفسیر به آیه «و کذلک اوحینا الیک روحاً من امرنا»^(۸) استناد کرده‌اند که مراد از روح در این آیه قرآن است. گفته‌اند اگر خداوند قرآن و وحی را روح نامیده به این سبب است که نفوس مردگان با



بعضی از دانشمندان میان روح انسانی و روح حیوانی تفاوت قائل شده، از روح حیوانی به جان و از روح انسانی به روان تعبیر می‌کنند.^(۴) بعضی می‌گویند که روح حیوانی غبار لطیفی است برخواسته از قلب که در تمام اعضای بدن از طریق عروق و شرایین جاری است؛ اما روح انسانی را لطیفه‌ای می‌دانند از عالم و مشیت کامله الهی که بر روح حیوانی وارد می‌گردد و این لطیفه الهی که جدا و مفارق از تن است، نفس ناطقه خوانده می‌شود.^(۵)

در آیه مذکور آنچنان که از تفسیر و واژه‌نامه‌های قرآن کریم استنباط می‌شود، «روح» به معنای «حیات» است یعنی نیرویی که جاندار با آن دارای احساس و حرکت ارادی می‌شود. «روح» را در اموری که از طریق آنها آثار نیک و مطلوب نشأت می‌گیرد «ضمیر» هم نامیده‌اند، همچنان که علم را «حیات نفوس» گفته‌اند. آفریننده کون و مکان می‌فرماید «أَوْ مِنْ كَانٍ مَيِّتًا فَأَحْيَيْنَاهُ».^(۶)

مقصود از «احیاء» یا «زنده کردن»، هدایت به سوی ایمان است و در آیه شریفه «يُنزِلُ الْمَلَائِكَةَ بِالرُّوحِ مِنْ أَمْرِهِ»^(۷)، گروهی «روح» را به «وحي» تفسیر به آیه «و کذلک اوحینا الیک روحاً من امرنا»^(۸) استناد کرده‌اند که مراد از روح در این آیه قرآن است.

گفته‌اند اگر خداوند قرآن و وحی را روح نامیده به این سبب است که نفوس مردگان با آن حیات و زندگی می‌یابد، همچنان که روح مایه و پایه حیات بدن‌هاست.

جمال‌الدین شیخ ابوالفتح رازی صاحب تفسیر روح‌الجنان می‌گوید: در تفسیر این آیه نظریات مختلف است؛ اما غالب مفسران معتقدند که مقصود همان روح بدن آدمی است بدین معنی که روح مرکب است و قوام و دوام حیات به آن بستگی دارد و به تعبیر دیگر با وجود آن، موجودیت ممکن و در فقدانش بودن ناممکن است.^(۹)

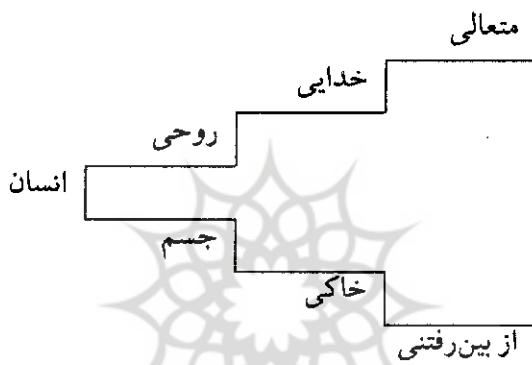
و به قول مولانا جلال‌الدین رومی:

تن ز جان و جان ز تن مستور نیست لیک کس را دید جان دستور نیست^(۱۰)

سؤال از روح و حقیقت آن از دیرزمان در میان ملل مختلف جهان مطرح بوده است، بخصوص در قوم یهود و خاصه جماعی از یهود - که از فلسفه یونان متأثر بوده و از عقاید و افکار آنان و اختلافشان درباره روح اطلاع داشته‌اند.^(۱۱) سردرگمی بشر درباره روح بدان سبب است که آن را نیرویی می‌بیند برخلاف طبیعت که گویی برضد آن در نبرد



است. چون گوشت و پوست و استخوان را به خود رها کنند، زود پوسیده، متعفن و پراکنده می‌گردد و روح است که آنها را سالم و زنده و پویا نگاه می‌دارد و به حرکت و سخن در می‌آورد و تعقل و تفکر می‌بخشد. جسم انسان و حیوان قادر به انجام اینگونه کارها نیست، زیرا جسم سنگین است و به سوی پایین میل دارد حال آن که روح به بالا متمایل است و جسم را به حرکت در می‌آورد. زنده بودن، غلبه و استیلای روح است بر جسم و مردن غالب آمدن جسم بر روح.



حال این سؤال پیش می‌آید که روح از کدام مبداء و منشاء است؟ خداوند پاسخ می‌دهد «من امر ربی». روح مانند نور خورشید بر جسمها تابیده است و اگر فرمان حیات از مرکز خلقت نمی‌رسید، همه چیز جامد و صامت و ساکن می‌بود. چون جسم محکوم به مرگ است دلبستگی به آن باعث رنج دل است حال آنکه دلبستگی به روح، به حیات و آسایش منجر می‌شود. اینکه انسان نخستین، تحت تأثیر پدیده‌هایی که در اندیشه او رسوخ می‌کند، درباره روح اندیشیده است امری است کاملاً طبیعی و روشن.

وونت در این زمینه می‌گوید: «تصور ارواح در میان تمام اقوام مختلف و در همه ادوار دیده می‌شود. این تصورات، حاصل جبری ذهن آفریننده اساطیر در قلمرو نفسانیات است و آنی میسم ابتدایی را باید جلوه معنوی این تصور بشر دانست.»^(۱۲)

واژه آنی میسم که به معنی دقیق کلمه، تئوری تجلیات روح و به معنی وسیع آن نظریه موجودات غیرمادی است سابقاً برای دلالت بر طریقه فلسفی خاص به کار می‌رفت سپس، تایلور - یکی از مردم‌شناسان آن را به معنی امروزی به کار برد.^(۱۳)



دکتر روح‌الامینی می‌نویسد: «به نظر فریزر، دین از وقتی به وجود آمد که تصویری از خدا و یا لاقل تصویری از روح (ارواح مردگان، روح طبیعت) در ذهن انسان نقش بست، به عبارت دیگر او وجه مشترک ادیان را اعتقاد به روح می‌داند.»^(۱۲)

اعتقاد به عالم روح و تجسم ارواح مردگان، یکی از مهمترین شاخه‌های مذهبی قبایل هند است. قبایل هند هزاران سال است که تفکرات مذهبی خود را زنده نگاه داشته و بی‌آنکه در ماهیت آن تغییری بدهند، همچنان معتقدات خود را حفظ کرده‌اند. اینان معتقدند که هر گوشه از این دنیای خاکی مقدس و محترم است و در هر گوشه از جهان می‌توان ارواح را ملاحظه کرد زیرا ارواح ناظر بر تمام فعالیت‌های انسان است.

افراد قبیله گوروو Korwa در منطقه میرزاپور معتقدند که ارواح از محصولات آنان نگهداری می‌کنند و ریزش باران از سوی ارواح مقدسی است که به یاریشان شتافته‌اند تا آنان را از خشکسالی نجات دهند. قبایل موندا (Munda)، اوران (Oraon)، بیرهور (Birhor) و دیگر قبیله‌هایی که در منطقه مرکزی و جنوب هند زندگی می‌کنند و به شکار می‌پردازند، نیز بر همین عقیده‌اند.^(۱۵)

قبایل سنتال (Santhal) و اوران (Oraon) در ایالت بیهار به ارواح مردگان خود معتقدند، این ارواح را به زبان محلی «مجهیادن» (Majhiya Than) می‌گویند و مقدس می‌شمرند. گروهی از آنان به تجسم ارواح مردگان اعتقاد دارند. این افراد بیشتر حیوانات، درختان، گیاهان، دریاچه‌ها، مردابها، رودخانه‌ها، سنگها، کوهها و تپه‌ها را نیایش می‌کنند و روح را اظهارالاشیاء می‌دانند این امر به دنبال تجسمی است که از شکل و قیافه ظاهری و شخص فوت شده در فکر و اندیشه‌شان نقش می‌بندد زیرا، نیروی تصور و تخیل انسان باعث می‌شود که به هرچه فکر کنند، شکل آن چیز در ذهن ظاهر گردد. این تصور ذهنی می‌تواند از سنگ یا درخت و گیاه یا هر چیز دیگری نشأت گیرد. اصولاً این نوع ارواح را که عامل خیر و برکت قبیله هستند ارواح پاک می‌گویند.^(۱۶)

ارواح پرستی در میان قبایل هند، انواع گوناگون دارد، هریک از این ارواح در قبیله دارای ارزش و مقامی خاص است. این ارواح را می‌توان به چهار دسته تقسیم کرد:

۱- ارواح محافظ

۲- ارواح خیرخواه



۳- ارواح شیطانی و خبیثه

۴- ارواح نیاکان

اعتقاد به این ارواح از مجموعه‌ای که زندگی اقتصادی و اجتماعی آنان را در برمی‌گیرد، جدا نیست. مردم شناسان این اعتقادات را وسیله‌ای می‌دانند که انسان‌ها برای فرار از حوادث بدان متوسل و متمسک می‌شده‌اند، بدین معنی که انسانها در آغاز در مقابل قهر طبیعت ناتوان و از ناملایمات آن ناآگاه بودند، در نتیجه از حوادثی چون قحطی، خشکسالی، حمله حیوانات درنده، سرما و گرما، بیماریها، سیل و طوفان و... دچار شدیدترین هراسها و دلهره‌ها می‌شدند و چون علت و منشاء این نیروهای تهدیدکننده را نمی‌شناختند و برای مقابله با آنها نیز امکانی نداشتند، بالطبع خود را در محیطی وحشت‌زده می‌دیدند که قوای نامرئی آن را محصور کرده است. کم‌کم جوامع ابتدایی معتقد گردیدند که اموری چون توتم، ارواح و همزاد بر رویدادهای طبیعت حاکم هستند و با تقاضا و استغاثه و توسل و تمسک به آنان می‌توان بر ناملایمات پیروز گردید، بدین ترتیب مقدار زیادی از وقت قبیله، صرف راضی کردن و سرلطف آوردن قوای نامرئی و ارواح و یا کسانی که واسطه بین افراد و نیروهای نامرئی بودند می‌شد تا با وساطت و میانجی‌گری آنان قهر طبیعت مهار شود^(۱۷).

۱- ارواح محافظ

تعدادی از قبایل هند به نوعی از ارواح اعتقاد دارند. که اصطلاحاً «ارواح محافظ» نامیده شده‌اند. آنان معتقدند که این ارواح، حافظ رفاه و آسایش مردم قبیله‌اند و همه روستاییان قبیله آنها را می‌پرستند. افراد قبیله موندا (Munda) الهه‌ای دارند به نام الهه روستا که به آن هاتوبونگا کو (Hatu Bonga Ko) می‌گویند. این الهه به سه شکل متجلی است.

۱- دیسالی بونگا (Dessauli Bonga)

۲- چاهری بوری (Jaheri Buri)

۳- چاندا بونگا (Chandi Bonga)

این الهه‌ها حامیان اصلی قبیله «موندا» (Munda) به حساب می‌آیند و در پیدا کردن شکار، رونق کار کشاورزی و به دست آوردن محصولات بهتر، قبیله‌نشینان را یاری



می‌کنند. رهبر روحانی قبیله - یا کلان - در معابد خاص خود این ارواح را می‌پرستد. در میان روستاهای قبیله «ستال» (Santal) «مارنگ بورو» (Marang Burau) الهه‌ای است که به صورت افسانه‌ای در میان مردم ظهور می‌کند و جنبه اساطیری دارد. او ثروت و داراییهای روستا را میان روستاییان تقسیم می‌کند و در تمام موقعیتهای مراسم رسمی و تشریفاتی احضار می‌شود.

«دیسالی» (Dessauli) یکی دیگر از الهه‌هایی است که در میان روستائینان قبیله «هو» (Ho) مقامی خاص دارد و مکان‌های مقدس - اغلب در بیشه‌های روستا - برای وی ساخته می‌شود ولی روستاییان را از ارواح خبیث نظیر بیماریها و ناخوشیها دور و آنان را محافظت می‌کند و منشاء خیر و برکت و نزول باران است. ارباب ارواح در میان روستاهای قبیله «اوران» (Oraun)، «پت» (Pat) است. این الهه که روستاییان را از بیماریهای مختلف محافظت می‌کند، در روستاهای مختلف، دارای مکانهای مخصوص عبادی است. در بعضی روستاها جایگاهش را بر روی تپه‌ای بلند می‌سازند و در روستای دیگر در زیر بوته‌ای بزرگ یا زیر درختی در حومه روستا ساکنان روستاهای قبیله «اوران» (Oraun) روحی را می‌پرستند که آن را «دارها دسوالی» (Darha Deswali) می‌گویند و ترسناک‌ترین ارواح شمرده می‌شود. او محافظ و دربان روستا و جایگاه تندیس وی در اطراف روستا است. (۱۸)



۲- ارواح خیرخواه

«ارواح خیرخواه»، اصلی‌ترین ارواح قبایل هند هستند. مردمان قبایل مذکور، معتقدند که اطرافشان را ارواح بسیاری فرا گرفته است. این ارواح به اشکال گوناگون در طبیعت وجود دارند. در نتیجه آنان آشکارا آنچه در اطرافشان وجود دارد مانند انواع حیوانات، گیاهان، کوهها، رودخانه‌ها، تیرهای چوبی و غیره را می‌پرستند.

۳- ارواح شیطانی و خبیث

ارواح شیطانی و خبیث که «بهوت» (Bhut) و «پی‌ساج» (Pisach) خوانده می‌شوند - ارواحی هستند که در بیماریهای مردم مستقیماً دخالت دارند و عامل بیماریهایی همچون

تب، آبله، سقط جنین و غیره هستند. همچنین عامل اصلی مرگ را نیز ارواح شیطانی می دانند. قبیله نشینان معتقدند که این ارواح بیشتر در گورستانها و در ساختمانهای کهن و ویران و خالی از سکنه به سر می برند و به دنبال انسانهایی هستند که بتوانند در وجود آنها حلول کنند و قبیله را از میان ببرند.

۴- ارواح نیاکان

این مردم به ارواح و نیاکان اعتقادی استوار دارند، آنان معتقدند که هدف این ارواح حفاظت از فرزندانشان و حمایت و مساعدت از کلان و تیره خودشان است، همچنین آنان را عامل خیر و برکت و نزول باران و محصولات خوب برای قبیله می دانند. دکتر ویدیارتی (Vidyarthi) مردم شناس هندی می گوید: افراد قبیله «مالیر» (Malir) در منطقه سنتال پرگنا به ارواح خبیث اعتقادی استوار دارند. مردم این قبیله ارواح خبیث را تقدیس می کنند. مهمترین این ارواح، روح گوسایان (Gossayan) است. این افراد معتقدند که خشکسالی، قحطی، کمبود آب و ضعف نیروهای زمین در کشت و زرع و در نتیجه نقصان محصولات کشاورزی و بروز بیماریهای مختلف و در نهایت ازدیاد مرگ و میر در میان آنان تنها بداند سبب است که گوسایان را به درستی نپرستیده و تقدیس نکرده اند و مراسم قربانی را که باید در زمانهای معین انجام شود، انجام نداده اند و سبب خشم و نفرت گوسایان را فراهم کرده اند و او را به انتقام کشیدن از قبیله برانگیخته اند.^(۱۹)

از سوی دیگر قبایل «کارما» (Karma) و «بهونجیا» (Bhunjiya) در منطقه «چھاتیسگره» (Chhatisgarh) بر این عقیده اند که به هنگام خواب دیدن، روح بشری به عالم بالا می رود و رویا و طولانی شدن آن بیانگر آن است که روح بشر روز به روز بیشتر اوج گرفته و در حال تکامل است، و زمانی که انسان می میرد و روحش از بدن جدا می شود بدن او «میدھی» (Midhi) (مرده) می گردد و باید سوزانده شود و روح باقی مانده او که جیو (Jav) نامیده می شود - زنده است و به سوی بهگوان (Bhagwan) (خدا) حرکت می کند.

تایلر یکی از متفکرین مردم شناس نیز گفته است: انسانهای بدوی معتقد بوده اند که دو روح در بدن انسان وجود دارد یکی «روح آزاد» که می تواند به آسانی از بدن خارج



گردد و تجربه‌هایی به دست آورد و دیگر روح بدن انسان که هرگاه از بدن جدا گردد نتیجه‌اش مرگ است. نتیجه روح آزاد همان رؤیایی است که انسان در خواب می‌بیند. در این رؤیا ممکن است انسان در سفر باشد و در عوالم گوناگون سیر کند زیرا این روح پیوسته در حرکت است.^(۲۱)

در همین مورد چهارده قرن و اندی قبل خداوند متعال در قرآن کریم فرموده است: «الله يتوفى الانفس حين موتها والتي لم تمت فى منامها فيمسك التى قضى عليها الموت و يرسل الاخرى الى اجل مسمى ان فى ذلك لآيات لقوم يتفكرون».^(۲۲)

استاد، علامه بزرگوار سید محمدحسین طباطبایی می‌گوید: «در مورد تفسیر این آیه در مجمع‌البیان آمده است: کلمه (توفی) به معنای گرفتن چیزی است به طور ایفاء و اتمام مثلاً وقتی می‌گویند (توفیت حقی من فلان) و نیز (استوفیت حقی من فلان) معنایش این است که من تمامی حقم را از فلانی گرفتم. و اگر در آیه شریفه مسندالیه (الله) را بر مسند (یتوفی) آورده برای این بوده که حصر را برساند و بفهماند کار قبض روح تنها کار خداست و لا غیر^(۲۳) و آن وقت اگر این آیه را با آیه «قل يتوفىكم ملك الموت الذى وكل بكم»^(۲۴) و آیه «حتى اذا جاء احدكم الموت توفته رسلنا»^(۲۵)، رویه روی هم قرار دهیم این معنا دست می‌دهد که قبض روح به مشیت کامله حضرت حق و مأموریت ملک الموت و یاران او صورت می‌گیرد. اندیشمندان، متفکران، فلاسفه و به طور کلی نخبگان و حتی عامه مذاهب باجماع، مسأله مرگ را منوط و مربوط به امر مشیت کامله خدا می‌دانند.»

علامه در ادامه می‌فرمایند: «الله يتوفى الانفس حين موتها» ظاهراً مراد از «نفس»، ارواحی است که متعلق به بدن‌هاست نه مجموع روح و بدن، چون مجموع روح و بدن کسی در هنگام مرگ گرفته نمی‌شود تنها جانها گرفته می‌شود و مفارقت و مسافرت روح آغاز می‌گردد و دیگر روح نقشی و برنامه‌ای در بدن نداشته و بدن را به حال خود باقی می‌گذارد و مراد به کلمه (موتها) مرگ بدن‌هاست. حال یا آنکه مضافی در عبارت تقدیر بگیریم و بگوییم مراد و منظور آیه «الله يتوفى الانفس حين موت ابدانها» خدا جانها را در هنگام مرگ از بدن‌ها می‌گیرد بوده، و یا آنکه نسبت دادن مرگ به روح را مجاز عقلی بگیریم و عین همین حرف در کلمه (منامها) می‌آید چون روح نمی‌خواهد بلکه این بدن‌هاست که به خواب می‌روند پس در اینجا نیز باید بگوییم تقدیر (فی منام ابدانها) است



و یا مجاز عقلی قائل شویم.

«والتی لم تمت فی منامها» این جمله عطف است بر کلمه (انفس) در جمله قبلی و ظاهراً کلمه (منام) اسم زمان و متعلق به کلمه (یتوفی) باشد و تقدیر آیه «یتوفی الانفس التی لم تمت فی وقت نومها» باشد، یعنی آن انفسی که در هنگام خواب نمرده. «
خداى متعال همین ارواح و انفسی که در هنگام خواب نمرده‌اند، تفصیل می‌دهد و آن دو شکل دارد «فیمسک التی قضی علیها الموت و یرسل الاخری الی اجل مسمى»
اول آن ارواحی را که قضای الهی بر مرگشان رانده شده ارواحی را که در ابتدا خواب گرفته بود نگه می‌دارد و دیگر به بدنها برنمی‌گرداند و دوم آن ارواحی را که چنین قضایی بر آنها رانده نشده به سوی بدنها روانه می‌کند تا آنکه برای مدتی معین که پایان زندگی دنیا است زنده بماند و اینکه مدت معین را غایت روانه کردن ارواح قرار داده خود دلیل بر آن است که مراد روانه کردن روح است به این معنا که بعضی از انفس را یکبار ارسال می‌کند بعضی را دوبار و بعضی را بیشتر و بیشتر تا به آن مدت مقرر برسد.

علامه می‌فرماید: «از این مطلب دو نکته استفاده می‌شود: اول اینکه روح آدمی غیربدن اوست و از مجردات است به جهت اینکه در هنگام خواب از بدن جدا می‌شود و مستقل از بدن زندگی می‌کند. دوم اینکه مردن و خوابیدن هر دو توفی و قبض روح است و این فرقی بین آن دو است که مرگ قبض روحی است که دیگر برگشتی برایش نیست و خواب قبض روحی است که ممکن است روح دوباره برگردد.»^(۲۶)
با توجه به مطالب مذکور نتیجه می‌گیریم که:

- ۱- روح از سنخ جسم و ماده نیست.
- ۲- روح از تن جداست و از مجردات است، و محرک جسم است در ظهور فعل، و از نظر فعل استقلال ندارد.

علی‌اصغر حکمت در کتاب «نه گفتار در تاریخ ادیان» خود جمع‌بندی کاملی دارد. وی می‌گوید: «اولین پیدایش فکر آنی میسم از التفات به خواب یا رؤیا در دماغ آدمی پیدا شده و این است که خواب را با مرگ شبیه دیده است. از قدیم گفته‌اند «النوم اخ الموت» صور و اشباحی که در عالم رؤیا به نظر آدمی می‌آید او را معتقد به موجودات ناپیدایی می‌سازد که همه در عالم مجرات متحرکند و بالاخره بر آن رفته‌اند که هر جسم و کالبد را



روحي و رواني است که بعداز مرگ در عالم ارواح باقي مي ماند يا به جسم ديگر حلول مي کند.»^(۲۷)

از سوي ديگر، چون قبيله «ميكير» (Mikir) به عالم روح و تجسم ارواح مردگان معتقدند، بعداز درگذشت فردي در قبيله، نام او را بر كودكي كه تازه به دنيا آمده است مي گذارند. اينان معتقدند كه اگر چنين نكنند روح شخص درگذشته، سرگردان مي شود و مردم قبيله را مي آزارد و موجب پيدايش مشكلاتي در قبيله مي گردد زيرا جايش در قبيله خالي است و براي رفع اين مشكلات بايد كسي را جايگزين او كرد، همچنين افراد قبيله «ميزو» (Mizo) براي باورند كه روح مردگان به جسم نوزادان به دنيا آمده وارد خواهد شد و اين، همان تناسخ ارواح است. قبيله «وارلي» (Varli) در ايالت مهاراشترا بيمار شدن فرد و همچنين وقوع حادثه‌اي ناگوار را در قبيله تأثير روحي خيبت كه به قبيله وارد شده است مي دانند.^(۲۸)

اينجاست كه پرستش و ستايش الهه قدرتمند «وير» (Vir) كه از اساطير قديمي سرچشمه مي گيرد - در ميان آنان آغاز مي گردد و از او تقاضاي ياري مي شود تا روح خيبت و مزاحم را از قبيله دور كند.^(۲۹) «وير» در اصل يكي از قهرمانان قبيله بوده كه پس از مرگ به صورت قهرمان در دل مردم جاي گرفته و به تدريج شكل اسطوره‌اي پيدا کرده است. اسطوره يادگار و بازتاب و معرف تفكرات دوران باستان است و نمودار مرحله‌اي اجتناب‌ناپذير در تكامل ذهن آدمي است. آدمي از يك سو به سبب فطرت و وجود طبيعي خود، به كل طبيعت و تحولات آن وابسته است و ناگزير از هماهنگي است، از سوي ديگر در پي كار و تلاش و بسط رشد فكري و ذهني، ميان او و طبيعت فاصله افتاده است. همين سير و كشش دوجانبه است كه اسطوره‌اي را به شكل‌هاي مختلف متجلي ساخته است.^(۳۰)

جوامع افسانه‌ها را براي تفسير و تأويل همه جانبه جنبه‌هاي زندگي خویش به كار مي برده اند و واكنشهاي معيني از علاقه‌ها و اشتغالهاي ذهني را در آنها جاي مي داده‌اند، از اينرو، اساطير متضمن پيامهايي درباره زندگي به طور عام است و زندگي در جامعه به طور خاص هم نمونه‌اي از رفتار بشري، و عنصری از تمدن است و هم نمايانگر دوره ویژه‌اي از تمدن جامعه تواند بود كه رازهاي جامعه بشري و تفكرات انساني را در بردارد



و نمونه سرمشق آنان در رفتار اجتماعی نیز هست. همچنین، زندگی به طور خاص، شکلی از سعی و کوشش آدمیان است برای تعریف ایزدان و دیوان و انگاره‌هایی که بشر از واقعیت‌های درونی و پنهانی داشته است.^(۳۱)

نتیجه اینکه «ویر» در اصل یکی از قهرمانان و پهلوانان اسطوره‌ای قبیله بوده، به عنوان «قهرمان» در دل مردم جای گرفته و چون داستانهای قهرمانی وی پیوسته بر سر زبانها بوده است، مردم قبیله او را همیشه زنده یاد کرده‌اند و به تدریج در قبیله تبدیل به الهه‌ای گردیده است که به کمک آنها می‌آمده و امروز نیز از وی یاری می‌طلبند.

قبیله «تودا» (Toda) در منطقه «نیلگیری» (Nilgiri) نیز به ارواح گذشتگان خود معتقدند و آنها را می‌پرستند. هر فرد قبیله که جان می‌سپارد بازماندگان وی برای او دو مجلس برگزار می‌کنند که مجلس «سبز» و «خشک» نامیده می‌شود. این گونه مراسم را در قبایلی مانند هو، اوران، موندا و غیره نیز به صورتهای دیگر می‌توان مشاهده کرد.

مراسم اول تنها برای تهیه نمودن وسایل کفن و تشییع مرده به محل سوزاندن انجام می‌شود. این کار طی مراسم ویژه انجام می‌گیرد و به سوزاندن مرده ختم می‌شود که به دنبال یک سری مراسم خاص است. اما مجلس دوم که بعدها برگزار می‌شود به عنوان «شانتی» (Shanti) (صلح و آرامش) و در واقع برای روح وی برپا می‌گردد. این مراسم از نظر افراد قبیله اهمیتی خاص دارد. این افراد که به پرورش گاو میش مشغولند و دارای گله‌های بزرگ گاو میش هستند بعد از درگذشت فرد، در خانواده او، یکی از گاو میشهای وی را انتخاب می‌کنند و با چوب بامبو به جان آن می‌افتند تا حیوان بر اثر ضربه‌های چوب از پای درآید. این مردمان معتقدند هنگامی که انسان می‌میرد روحش تنهاست و چون گاو میش تنها حیوانی است که همیشه با وی همراه بوده و از نظر اقتصادی نگهبان زندگی و خانواده‌اش به شمار می‌آمده و آنان را از فقر و تنگدستی نجات می‌داده است، روح یکی از گاو میشها را همراه متوفی می‌کنند تا روح او به آرامش واقعی برسد.^(۳۲)

در قبایل اوران و موندا - براساس مشاهدات نگارنده - بعد از کفن کردن جسد مرده، گروهی از مردان قبیله به کوههای اطراف می‌روند و سنگی صاف و بزرگ را به طول یک متر و نیم با خود به روستا می‌آورند و پس از چرخاندن سنگ در روستا آن را بر زمین می‌گذارند تا قبری را در گورستان بی‌مردۀ روستا بکنند و آن سنگ را بر روی قبر بگذارند.



گذاشتن سنگ بزرگ بر روی گور کننده شده پس از سوزاندن جسد، برای متوفی تنها جنبه یادبود دارد. پس از این مراسم پسر ارشد متوفی، از تمام افراد روستا پذیرایی می‌کند. این پذیرایی در روی سنگ قبر انجام می‌شود و ابتدا با غم و اندوه همراه است و سپس به دنبال نوشیدن شراب برنج، مراسم با جشن و پایکوبی پایان می‌یابد. همچنان که گفتیم، کندن چنین گوری فقط به رسم یادگار از خاطرات گذشته فرد است و نیز جایگاهی است برای هدایا، مراسم احترام و راز و نیاز کردن با روح متوفی. تمام این رسوم در روی آن سنگ قبر انجام می‌شود.

افراد قبایل «موتوان» (Muthuvan) و «پالیان» (Paliyan) و «اولاتان» (Ullatan) پس از مرگ هر یک از افراد قبیله، به روح وی هدایایی می‌بخشند تا روح مرده آرام گیرد و به خبثت نگراید. این هدایا عبارت است از کوهها، دره‌ها و آنچه متعلق به طبیعت است. قبیله «ناگا» (Naga) یکی از قبایل منطقه هیمالیا، مراسم «میتون» (Mithun) را که به پرستش اجداد و نیاکانش متعلق است و اهمیت خاصی دارد به طور کامل به ارواح نیاکانش هدیه می‌کنند. میتون، قربانی است که برای سعادت و خوشنودی مردگان و به اسم جد متوفی انجام می‌شود.^(۳۳)

مردم قبیله میزو در ایالت میزورام (Mizoram) تصور می‌کنند که پس از مرگ، روح امواتشان به سوی دریاچه ریح (Rih) - که در این ایالت واقع است - حرکت می‌کند و پس از مدتی باز می‌گردد و از آن به بعد حدود سه ماه نزدیک خانه یا روستای خود مستقر می‌گردد. در میان این افراد مرسوم است که خانواده داغدار هنگام صرف غذا تا سه ماه یک صندلی خالی می‌گذارند یا مقداری از غذای طبخ شده را نزدیک مدخل اصلی خانه برای روح متوفی می‌گذارند. پس از مراسم سه ماهه، مراسم «دی‌تین» (Thitin) را به منظور وداع با روح انجام می‌دهند و روح با اعتراف به اینکه خانواده‌اش دیگر او را نمی‌خواهد راهی مکان مردگان یعنی «میتی کوا» (Mithikua) می‌شود و از آنجا به دلیل نیکوکاری به مکان شمعف یعنی پيالرال (Pialral) وارد می‌شود.^(۳۴)

افراد قبیله گارو (Garo) نیز برای نیاکان خود احترام فراوان قائلند، آنان در بشره، به روحی معتقدند که پس از مرگ و پیش از آنکه دوباره صورت خارجی به خود بگیرد مدتی را در کرات و سیارات دیگر می‌گذراند و بزرگترین پاداش برای او تولد زندگی



دوباره وی در کرهٔ خاکی است^(۳۵) و این همان تناسخ است که هندوها به آن معتقدند. مراسم پرستش نیاکان در میان قبایل «گاوآبا» (Gavaba)، «کارجا» (Karja)، «گورا» (Gura) و «ساورا» (Saora) در ایالت اوریسا همراه با قربانی کردن گاو میشهای زیادی است. این مراسم که بسیار پرخرج و پرهزمت است تنها به دلیل اعتقاد آنان به این موضوع است که مرگ هر خویشاوند نشانهٔ بدبختی و افسوس برای همهٔ آنان است. پس باید گاو میشهایی را قربانی کنند و از استخوانهای آنها تپه‌هایی به وجود آورند که موجب خشنودی و خرسندی نیاکانشان گردد. آنان معتقدند که شخص مرده عامل ناراحتی و بدبختی افراد قبیله می‌گردد مگر آنکه سنگی بر روی قبرش بگذارند و اسم او و تعداد گاو میشهای قربانی شده را بر روی سنگ بکنند تا مرده در قبرش اقامت کند و آرام گیرد.^(۳۶) این افراد همچنین اعتقاد دارند که وجود خال مادرزاد در نوزاد و شبیه بودن او به نیاکان، بیانگر حلول روح نیاکان در جسم نوزاد است.^(۳۷)

اعتقاد به عالم روح و تجسم ارواح مردگان - که ما در میان قبایل هند مشاهده کرده‌ایم - امروزه کم و بیش در میان افراد غیر از قبایل هند دیده می‌شود، خصوصاً در جامعهٔ هندو که به مذهب چند خدایی معتقدند در این جامعه، به علت کثرت خدایان گرایش به ارواح نیز به خوبی مشاهده می‌گردد.

یکی از مهمترین جشنهای هندوها معروف به «کاناگات» (Kanagat) است. در این مراسم هندوها نوعی نان و شیرینی می‌پزند و به مردگان خود هدیه می‌دهند تا ارواح آنها مزاحمتی برای خانواده‌شان فراهم نیاورند شاید این یکی از صدها مراسمی است که هندوها به آن معتقدند و آن را برپا می‌کنند.^(۳۸)

به طور کلی آیین هندوها بر اصل ازلی و ابدی بودن جهان قرار دارد، یعنی این عالم بوده و خواهد بود و ارواح موجودات پس از مرگ از بین نمی‌روند بلکه در پیکرهای گوناگون حلول می‌کنند و هر فردی به نسبت اعمال نیک یا بدی که در زندگی انجام داده، در زندگانی‌های بعدی روحش در قالبها و صورتهای بهتر یا بدتر وارد خواهد شد و جزا و سزای خود را خواهد دید. این موضوع با عنوان کارما (Karma) در مذهب هندوها بیان شده است.^(۳۹)

یکی از اصول کلی که با تأثیر معتقدات بودایی در اعتقادات هندوان، اهمیت یافته



است «نیروانا» است و آن عبارت است از حالت خوش روحی که نتیجه عبور از چند تناسخ، و سرانجام رهایی از تناسخ است.^(۴۱) عده‌ای از محققان، اعتقاد به تناسخ را که همان بازگشت اجباری روح و حلول آن در پیکرهای گوناگون حیوانی و انسانی است ناشی از اهمیت ارواح مردگان می‌دانند. از سوی دیگر دربارهٔ مقام و منزلت حیوانات (مذهب توتیمس) باید یادآور شد که اگر به حلول ارواح در پیکرهای حیوانی توجه کنیم تناسخ و اهمیت آن روشن‌تر خواهد شد. عده‌ای دیگر نیز احترام به حیوانات را معلول اهمیت تناسخ می‌دانند نه علت آن.

اعتقاد به عالم روح و تجسم ارواح مردگان را می‌توان به راحتی در میان افراد دیگر مذاهب این کشور پهناور مشاهده نمود. این اعتقادات را می‌توان به دو بخش تقسیم کرد یکی اعتقاداتی که ریشهٔ اصلی آنها، درون خود مذهب و معتقدان به آن است و دیگر اعتقاداتی که نتیجه تأثیرات فرهنگ مذهبی قوم برتر بر مغلوب بوده است.

داستانهای تخیلی، اساطیری، قومی و مذهبی که به عالم ارواح مربوط است و در میان مردم وجود دارد مربوط به بخش اول است، اما افراد قبایلی که به دنبال تبلیغات وسیع مذهبی، به دیگر مذاهب، خصوصاً مسیحیت روی آورده‌اند به خوبی توانسته‌اند فرهنگ خود را در این مذاهب الهی وارد کنند و این نمونهٔ اعتقاد دوم است. این فرهنگها به خصوص در مناطق قبایلی مشهود است اما هرچه از این مناطق دورتر شویم تأثیر آنها کمتر می‌شود. علت اصلی این تحول آن است که قبیله‌نشینان تنها مذهب خود را تغییر داده‌اند اما اصل تفکر، فرهنگ و آداب و رسوم خود را تغییر نداده‌اند بلکه با همان فرهنگ و اعتقاد و تفکر، مذهب دیگر را پذیرفته‌اند، به همین دلیل توانسته‌اند بر دیگر قوما نیز تأثیر بگذارند. اعتقاد و فرهنگ این قبایل - که هزاران سال سینه به سینه محفوظ مانده تا به عصر ما رسیده است - عاملی برای گرایش گروهی انسانها به سوی اصل اعتقاد به عالم ارواح است. این اعتقاد، آنان را در جهان امروز به مسائل عجیب ماوراءالطبیعه وارد ساخته است که بسیاری از آن اعتقادات و مسائل جز خرافات چیزی نیست.



منابع و مأخذ

- 1- Gustave le Bone, 1914, Lavic des Vertes, Parisi, p, 21.
- ۲- سوره بنی اسرائیل ۱۷: ۸۵ [ای رسول] از تو درباره حقیقت روح می پرسند، پاسخ گوی که روح به فرمان خداست، شما به حقیقت آن پی نمی برید، زیرا آنچه از علم به شما دادند بسیار اندک است.
- ۳- مثنوی معنوی، دفتر ششم، بیت ۶۶.
- ۴- مشکور، جواد، خلاصه ادیان در تاریخ دینهای بزرگ، تهران، انتشارات شوش، ۱۳۶۹، ص ۲۹.
- ۵- همان، ص ۲۹.
- ۶- سوره انعام ۶: ۱۲۲، کسی که مرده بود زنده اش کردیم.
- ۷- سوره نحل ۱۶: ۲، ملائکه به امر او روح را فرود می آورد.
- ۸- سوره شوری ۴۲: ۵۲، این چنین روحی را از امر خود به تو وحی کردیم.
- ۹- جمال الدین شیخ ابوالفتح رازی، تفسیر روح الجنان، تصحیح علی اکبر غفاری، تهران کتابفروشی اسلامیة، ۱۳۹۸ هـ ق، جلد هفتم، ص ۲۸۰.
- ۱۰- مثنوی معنوی، دفتر اول، بیت هشتم.
- ۱۱- طباطبایی، سید محمد حسین، تفسیر المیزان، ترجمه سید محمد باقر موسوی همدانی، انتشارات محمدی، ۱۳۵۳، جلد ۲۵، ص ۳۱، ۳۲.
- 12-Wundt, W, 1906, thus and Religion, 1906, Vol II, p 154.
- ۱۳- فروید، زیگموند، توتم و تابو، ترجمه دکتر محمد علی خنجی، تهران، کتابخانه طهوری، ۱۳۵۱، ص ۱۰۴.
- ۱۴- دکتر روح الامینی، مبانی انسان شناسی گرد شهر با چراغ، انتشارات عطار، ۱۳۶۸، ص ۲۰۵.
- 15-Vidyarthi. L, P, 1985, the Tribble Culture of India Naurany Rai Conncpt Publication, Delhi, p.253.
- 16-Ibid, P.253.
- ۱۷- دکتر روح الامینی، مبانی انسان شناسی گرد شهر با چراغ، انتشارات عطار، ۱۳۶۸، ص ۱۹۸.
- 18-Vidyarthi. L, P, 1985, the Tribble Culture of India Naurany Rai Conncpt Publication, Delhi, P.252.
- 19-Vidyarthi. L, P, 1963, the The Malar, Book land, Calcutta, pp 141, 142.



- 20-Dube, S.C, 1963, Manar our Sanskriti, Rajkamal Prakashan Ltd, P.286.
- 21-Tylor, E.B, 1907, The civilization to social Anthropolozy, Asia Publication, Bombay, PP, 154, 55.
- ۲۲-سوره زمر ۳۹، ۴۲، خداست که وقت مرگ ارواح خلق را می‌گیرد و آن را حکم به مرگش نکرده به بدنش می‌فرستد تا وقت معین در این کار نیز ادله الهی برای اندیشمندان پدیدار است.
- ۲۳-طباطبایی، سیدمحمدحسین: تفسیرالمیزان، ترجمه سیدمحمدباقر موسوی همدانی، انتشارات محمدی، ۱۳۵۳، جلد ۳۴، ص ۱۰۶.
- ۲۴-سوره سجده: ۳۲، ۱۱، به آنها بگو فرشته مرگ مأمور قبض روح شماست جان شما را خواهد گرفت و پس از مرگ به سوی خدای خود باز می‌گردید.
- ۲۵-سوره انعام: ۶، ۶۱، تا آنکه مرگ یکی از شما فرا رسد آن وقت فرستادگان ما او را می‌گیرند.
- ۲۶-طباطبایی، سیدمحمدحسین. تفسیرالمیزان، ترجمه محمدباقر موسوی همدانی، انتشارات محمدی، ۱۳۵۳، جلد ۳۴، صص ۱۰۸ و ۱۰۷.
- ۲۷-حکمت، علی اصغر، نه گفتار در تاریخ ادیان، اتحادیه مطبوعاتی فارس، ۱۳۳۹، بخش اول، ص ۲۸.
- 28-Barkctaki. S, 1969, Tribe of Assam, National Book Trust, New Dethi, P.59.
- 29-Vidyarthi. L, P, 1985, the Tribble Culture of India Naurany Rai Connccept Publication, Delhi, p. 240.
- 30-Panov. V, 1985, Emotions Myths and Theeries, PP. 38, 38.
- ۳۱-مختار، محمد، اسطوره زال، انتشارات آگاه، ۱۳۶۹، ص ۲۹.
- 32-Vidyarthi. L, P, 1985, the Tribble Culture of India Naurany Rai Connccept Publication, Delhi, p.241.
- 33-Ibid, P.246.
- 34-Ibid, P.246.
- 35-Ibid, P.246.
- 36-Elwin, 1955, The Religion of India Tribble, Bombay Oxford university Press, P.358.
- 37-Ibid, P.358.



38-Chapcher, L.n, 1951, The Kama, Unversity Publication, Lucknow, P.67.

۳۹- لمینرگ، دینهای ایران باستان، ترجمه سیف‌الدین نجم آبادی، انتشارات مرکز ایرانی مطالعات فرهنگیها.

۱۳۵۹، ص ۸۷

۴۰- همان، ص ۸۷



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی





شروېشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی